تحلیلهای مولانا از انقلاب اسلامی

محقق، سبحان

پروفسور حمید مولانا همواره نسبت به‏ تداوم انقلاب اسلامی ایران احساس‏ مسوولیت کرده است،از اینرو،با ترتیب‏ دادن مصاحبه یا نوشتن مقالات در صدد برآمده که حقانیت این انقلاب برای‏ جهانیان تشریح کند.

برخی از اندیشمندان و صاحبنظران، تحولات انقلاب ایران را از دهه پنجاه‏ تا کنون به چهار مرحله تبلیغ و مبارزه،صدور انقلاب،تهاجم فرهنگی و مرحله گفت و گو تقسیم می‏کنند.

اگر مراحل فوق را مفروض بگیریم، متوجه می‏شویم که گفتمان مولانا در موارد یاد شده ثابت بوده و وی نگاه مثبت و مستقل خود را پیرامون انقلاب اسلامی‏ ایران همیشه حفظ کرده است.به عبارت‏ دیگر اگر نوشته‏ها و نقطه نظرات پروفسور مولانا را در مقاطع چهارگانه مورد اشاره با هم مقایسه کنیم،فرقی میان آنها نمی‏بینم، اگر چه به طور طبیعی ارتباط منطقی با هم‏ دارند.

آنچه در پی می‏آید ترجمه بخش‏هایی‏ از سه مطلبی است که دکتر مولانا در زمان‏ پیروزی انقلاب در روزنامه‏های آمریکایی به‏ چاپ سپرده است.

شناخت مدرنیسم و عوارضی که این پدیده در همه عرصه‏هایش برای بشریت به ارمغان آورد،از مقدمات ضروری شناخت و درک صحیح انقلاب‏ اسلامی ایران است و هر روشنفکر و اندیشمندی‏ که اشراف و آگاهی صحیحی نسبت به مدرنیسم‏ نداشته باشد،نمی‏تواند این واقعه عظیم و منحصر به فرد را درک کند و چه بسا که در عرصه نظر و عمل،به وادی انحراف کشیده شود.

اگر ما شخصیت علمی پروفسور«حمید مولانا» را با این رویکرد مورد مداقه قرار دهیم،به این‏ موضوع پی می‏بریم که چرا تحلیل‏ها،پیش بینی‏ها و نقطه نظراتش در مورد جنبش دینی بزرگی که مردم‏ ایران به رهبری امام خمینی(ره)در سال 1357 به‏ پیروزی رساندند،تا حدود زیادی درست بوده‏ است.مولانا در سلک منتقدان بزرگ و استادان‏ ارتباطات جمعی و روابط بین الملل جایگاهی‏ ارجمند دارد.وی با«هربرت شیلر»منتقد و اندیشمند آمریکایی از نزدیک مراوده و دوستی داشته‏ است.شیلر حتی در برخی از مواقع،جایگاه علمی‏ مولانا را ستوده و وی را بهترین شارح ارتباطات‏ جمعی اواخر قرن بیستم ذکر کرده است.

مولانا از روزهای آغازین انقلاب 1357 همیشه‏ این رسالت را بر دوش خود احساس می‏کرده که به‏ شیوه‏ای متقن و مستدل حقانیت آن را برای مردم و افکار عمومی غرب روشن نماید،مردمی که از روز نخست آماج انواع و اقسام تبلیغات غیر واقع‏ و مغرضانه نسبت به انقلاب ایران قرار داشتند.

از میان مقالات،سخنرانی‏ها و مصاحبه‏هایی‏ که در اوان انقلاب از پروفسور مولانا در نشریات‏ آمریکایی چاپ شد،ما خوشبختانه توانستیم به دو مقاله و یک مصاحبه وی،دسترسی پیدا کنیم.

قبل از آنکه به معرفی و تحلیل این مطالب‏ بپردازیم و به نگاه مولانا در آن روزهای حساس و تعیین‏کننده بهتر پی ببریم تذکار این نکته ضروری‏ است که اگر به عقب بر گردیم و خود را در کوران‏ حوادث و شرایط روزهایی که مولانا این نظرات را اظهار کرده است قرار دهیم،آن وقت به اهمیت آنها پی می‏بریم.

نخست شناسنامه کامل این مطالب را که به زبان‏ انگلیسی نوشته شده‏اند،ارائه می‏کنیم:«پشت پرده‏ ایران»عنوان مصاحبه‏ای است که روزنامه:فورت‏ لودردال نیوز در تاریخ 5 ژانویه 1979 برابر با 15 دی 1357 به چاپ رسیده است.

عنوان:ایران پس از شاه؛ارتش شکست‏ خواهد خورد.مطلب دیگری است که روزنامه‏ میامی هرالد،آن را در تاریخ 14 ژانویه 1979 برابر با 24 دی 1357 چاپ کرده است.همچنین مقاله‏ «یک ایران اسلامی،ما چه انتظاراتی می‏توانیم‏ داشته باشیم؟»از مجموعه کارهای دکتر مولانا است که در تاریخ 18 فوریه 1979 برابر با 29 بهمن‏ 1357 در روزنامه میامی هرالد،منتشر شده است.

در مقدمه مصاحبه«پشت پرده ایران»آمده است‏ که به عقیده مولانا بسیاری از آمریکایی‏ها نسبت به‏ ناآرامی‏های کنونی(دی ماه 1357)ایران درک‏ درستی ندارند.از مولانا سؤال می‏شود که علت‏ اصلی قیام کنونی ملت ایران چیست؟او در پاسخ‏ می‏گوید این وضعیت،ریشه در سال‏ها حاکمیت‏ مشت آهنین شاه بر ایران دارد.خبرنگار از وی‏ می‏پرسد که اگر انقلاب ایران ریشه در سال‏ها قبل‏ دارد،پس چرا مقامات آمریکا غافلگیر شده‏اند و بویژه کارتر رئیس جمهور آمریکا از سازمان«سیا» می‏خواهد بهتر عمل کند؟مولانا در پاسخ به‏ صراحت می‏گوید؛چون شما آمریکایی‏ها همیشه‏ به مقامات ایران می‏گفتید همه چیز خوب است!و دلیلش این بود که آمریکا به طور مداوم طرفداری از شاه می‏کرد.و جانب او را می‏گرفت!!وی در این‏ مقاله سقوط دولت بختیار را پیش بینی می‏کند.

در مقاله«یک ایران اسلامی...»نیز مولانا به‏ مانند کسی که رسالت سنگینی را بر دوش خود حس‏ می‏کند،درصد ارائه تصویر روشن از واقعیات‏ انقلاب اسلامی برای افکار عمومی غرب و روشنفکران آمریکایی بر می‏آید.در زمان تحریر این‏ مقاله-29 بهمن 1357-که دیگر انقلاب به‏ پیروزی رسیده است،رسانه‏های وابسته به محافل‏ سرمایه‏داری و صهیونیستی،جو مسمومی را علیه‏ حرکت مردمی و مقدس جامعه ایران راه انداخته‏ بودند.مولانا در این مقاله در صدد دفاع بر می‏آید و می‏گوید،بسیاری از رسانه‏ها در آمریکا و اروپا از دولت اسلامی ایران،چهره‏ای ضد دموکراسی‏ و ناهمخوان با توسعه اقتصادی و مخالف لیبرالیسم‏ سیاسی دنیای جدید یاد می‏کنند.مفسران غربی از آیت الله‏ها با عناوینی چون نژاد پرست،ضد اقلیت‏ و سمبل‏های تنفر اسم می‏برند.وی علت این‏ تصورات نادرست را به خاطر شکافی می‏داند که‏ بین آنچه غربی‏ها درک و تصور می‏کنند و تحولاتی‏ که در ایران رخ داده است،وجود دارد.مولانا در ادامه سعی می‏کند واقعیت‏های انقلاب اسلامی را بازگو کند و تلاشش این است تا آنجا که در توان‏ دارد ابهام زدایی نماید.

وی سپس در این مقاله مفصل به نقش بین المللی‏ و منطقه‏ای دولت اسلامی ایران می‏پردازد و جایگاه‏ ویژه آن را در مناقشات دیر پای اعراب و اسرائیل‏ مهم توصیف می‏کند.

پیش بینی که به واقعیت پیوست

اندکی پس از آنکه شاه ایران را در دی ماه سال‏ 1357 ترک می‏کند،بسیاری از تحلیلگران‏ پیش بینی می‏کردند که نظامیان در ایران قدرت را به‏ دست خواهند گرفت،ولی مولانا در همان موقع‏ مقابل اینگونه تفکر موضع گرفت و در تاریخ 24 دی 1357(14 ژانویه 1979)طی مقاله‏ ارزشمندی،جامعه شناسی سیاسی ایران را مورد تحلیل قرار می‏دهد،و به شیوه‏ای علمی و مستدل، نادرستی رویکردی که آمریکایی‏ها به آن دامن‏ می‏زدند را به اثبات رساند و البته تحولات بعدی، بر حقانیت دیدگاه وی مهر تأیید زد.

وی در این مقاله(ایران پس از شاه..) می‏نویسد،اگر چه بسیاری از مفسران و ناظران، حاکمیت نظامیان را برای ایران پس از شاه پیش بینی‏ می‏کنند،ولی حقیقت این است که این مفسران با واقعیات ایران آشنایی ندارند.مولانا سپس دلایل‏ خود را اینگونه بر می‏شمارد:

\*اندکی پس از آنکه شاه ایران را در دی ماه سال 1357 ترک‏ می‏کند،بسیاری از تحلیلگران‏ پیش بینی می‏کردند که نظامیان‏ در ایران قدرت را به دست‏ خواهند گرفت،ولی مولانا به‏ شیوه‏ای علمی و مستدل، نادرستی رویکردی که‏ آمریکایی‏ها به آن دامن می‏زدند را به اثبات رساند و البته تحولات‏ بعدی،بر حقانیت دیدگاه وی مهر تأیید زد.

نخست،وی تأسیس ارتش مدرن در ایران را در مقایسه با برزیل،اسپانیا و یونان جوان ذکر می‏کند،که فاقد تجارت لازمه سیاسی است و طی‏ این مدت پس از انقلاب مشروطیت نیز نهاد ارتش، هیچگاه از خود استقلالی نداشت،بلکه همیشه آلت‏ دست یک فرد(شاه)قرار می‏گرفته است.

دوم،ارتش ایران تا آن تاریخ هیچگاه از حمایت‏ عموم برخوردار نبوده است،و پدر و پسر نیز همیشه‏ با ایجاد تفرقه در میان سران ارتش سعی داشتند تا جلوی متشخص شدن آنها را بگیرند.همچنین، در پی شکست سریع ارتش ایران مقابل نیروهای‏ متفقین در سال 1321،این ارتش دیگر محبوبیتی‏ در نزد مردم نداشت.

سومین عاملی که مانع به قدرت رسیدن ارتش‏ می‏شود،ویژگی‏هایی است که در مذهب شیعه‏ نهفته است مذهبی که بیش از 90 درصد مردم ایران‏ پیرو آنند.هر گروه نظامی که بخواهد قدرت را بدست گیرد،با مخالفت شدید رهبران دینی مواجه‏ خواهد شد،در صورتی که در میان جوامع اهل‏ سنت چنین مخالفت‏هایی رخ نمی‏دهد.این‏ مخالفت مذهبی حتی باعث خواهد شد برخی از نظامیان و به ویژه سربازان علیه فرماندهان خود بشورند(موردی که عین آن بعدها اتفاق افتاد).

در آخرین استدلالی که پروفسور مولانا برای غیر واقعی بودن حاکمیت نظامیان می‏آورد،به ضعف‏ مدیریتی و جایگاه ضعیف نهاد ارتش در دستگاه‏ دولتی اشاره می‏کند و می‏نویسد:«شاه به شیوه‏ای‏ آهنین بر نیروهای مسلح حکومت می‏کرد و آنها را در انزوا نگاه می‏داشت.تمامی تصمیمات مهمی‏ که در ارتباط با ارتش گرفته می‏شد،توسط شخص‏ شاه اتخاذ می‏گردید و این حالت بر گارد سلطنتی‏ نیز حاکم بود.لذا«دستگاه بوروکراسی و ارتش‏ ایران اگر الان هیچ شخصیت کاریزماتیک ندارد، تنها به خاطر این است که طی 25 سال اخیر فقط شاه بر آنها حاکم مطلق بود و کسی فرصت ظهور و عرضه اندام نیافت.همانطور که می‏دانیم این‏ پیش بینی صحیح از آب درآمد و ارتش در روز 22 بهمن 1357 اعلان بی‏طرفی کرد.